

کانت و خداباوری

حسن قنبری*

DOI: 10.22096/rc.2026.2076646.1283

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۷]

چکیده

ایمانوئل کانت، تأثیرگذارترین فیلسوف عصر روشنگری است که آثار وی در همه حوزه‌های فکری از علم و فلسفه تا دین و اخلاق در همه اعصار پس از خودش به وضوح قابل مشاهده است. از جمله تأثیر شگرف وی بر الهیات و خداباوری چنان است که می‌توان ادعا کرد الهیات مدرن مسیحی کاملاً کانتی است؛ درباره این تأثیر در میان مفسران و شارحان کانت، دو رأی وجود داشته است؛ در رأی نخست، ادعا این است که کانت گرچه در نقد عقل نظری، دلایل سنتی اثبات وجود خدا را رد می‌کند، در نقد عقل عملی، خدا و دیگر ایده‌های متافیزیکی را اثبات می‌کند. در رأی دوم، ادعا این است که با رد دلایل اثبات وجود خدا در قلمرو عقل نظری، کانت در عقل عملی نه تنها ایده‌های متافیزیکی را اثبات نمی‌کند، بلکه مبانی آن ایده‌ها را متزلزل می‌کند. ما در این نوشتار ضمن تبیین و بررسی این دو رأی، رأی دوم را اتخاذ کرده ایم و بر آن استدلال آورده ایم.

واژگان کلیدی: کانت؛ خداباوری؛ عقل نظری؛ عقل عملی.

* دانشیار، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

۱. مقدمه

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) بی‌تردید بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوف دوره مدرن است که نفوذ و تأثیر وی در همه حوزه‌های فکری از علم و فلسفه تا دین و اخلاق به‌وضوح مشاهده می‌شود؛ اگر بگوییم که بعد از کانت، بیشتر متفکران عصر مدرن و پست‌مدرن، عمدتاً کانتی بوده‌اند یا از کانت تأثیر گرفته‌اند، سخنی به‌گراف نگفته‌ایم. این تأثیر در حوزه دین و الهیات، عمیق‌تر و گسترده‌تر بوده است تا آنجا که فردریک شلایرماخر، تحت نفوذ کانت، طرحی نو در الهیات مسیحی در انداخت و الهیات جدید مسیحی را بنیان گذاشت. نقد دلایل وجود خدا و تصویری که کانت از خدا ارائه داد، تاکنون مورد بحث و تحقیق همه محققان دین و فلسفه بوده است و به دلیل برخی پیچیدگی‌ها و دشواری‌های نوشته‌های وی، پیوسته تفسیرهای متفاوت و مختلفی از آنها به عمل آمده است. در این نوشتار قصد داریم نگاهی بی‌طرفانه به این موضوع مهم داشته باشیم.

غالباً کانت منتقد الهیات طبیعی (عقلی) دانسته می‌شود. به دلیل اینکه در کتاب نقد عقل محض استدلال‌های وجود خدا را رد می‌کند و اظهار می‌دارد که هیچ‌یک از آن استدلال‌ها مثبت وجود خدا نیستند. بر همین اساس، کانت منتقد سنت عقل‌گرایی اسکولاستیک، تلقی می‌شود؛ چون که نافی این ادعای مهم سنت اسکولاستیک بود که می‌توان با عقل، وجود خدای مسیحی را اثبات کرد. او بر این عقیده بود که قوه شناخت آدمی محدود به امور زمانی و مکانی (امور محسوس) است و تلاش‌های متافیزیک عقل‌گرا برای غلبه بر این محدودیت با تعارضات لاینحلی مواجه می‌شود.

با این حال، گفته می‌شود که کانت نوعی الهیات را مطرح می‌کند که در حوزه عمل می‌توان ایده‌های متافیزیکی و دینی را از آن استنتاج کرد؛ درواقع نوعی الهیات اخلاقی که مبتنی بر عقل عملی است و گویی کانت از انسان اخلاقی انتظار دارد از مباحث مطرح‌شده وی در نقد عقل عملی، مهم‌ترین ایده‌های متافیزیکی یعنی خدا، نفس مجرد و جهان پس از مرگ را نتیجه بگیرد. به‌ویژه اینکه کانت در مقدمه چاپ دوم کتاب نقد عقل محض، جمله معروفی دارد: باید معرفت را نفی کنم تا جایی برای باور بسازم؛ عبارتی که گویی تعلق خاطر کانت به باور دینی را نشان می‌دهد. بر همین اساس، مفسران و شارحان کانت، درباره ثمره فلسفه کانت برای الهیات، دو رأی ایجابی و سلبی اتخاذ کرده‌اند.

مبنای این دو رأی، تقسیم عقل به نظری و عملی است که کانت در مواجهه با رویکرد تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی، که در علم تجربی به‌ویژه فیزیک نیوتنی ظهور و بروز داشت، انجام

داد؛ عقل نظری که عهده‌دار معرفت و شناخت است و در امور زمانی و مکانی کار می‌کند و عقل عملی که در حوزه اخلاق بر اراده نیک مبتنا دارد. به نظر می‌رسد برای بحث درباره دو دیدگاه فوق یعنی نقد و نفی الهیات طبیعی و طرح الهیات اخلاقی کانت باید به بررسی این تقسیم عقل توسط کانت بپردازیم.

۲. تقسیم عقل به نظری و عملی

کانت در نزاع میان تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی با دو مسئله مواجه بود: مسئله تجربه‌گرایی که هیوم سردمدار و بازیگر اصلی آن بود و مسئله علم مدرن به‌ویژه فیزیک نیوتن؛ دو مسئله‌ای که از جهاتی با هم در تقابل بودند. از یک طرف، براساس مبانی تجربه‌گرایی هیوم، همه مفاهیم از تجربه می‌آیند و هر مفهومی که در تجربه مستقیم ما ریشه نداشته باشد، موهوم و بی‌معنا خواهد بود. بر همین اساس از نگاه هیوم همه احکام علمی تألیفی پسینی خواهند بود و هیچ حکم تألیفی پیشینی در کار نخواهد بود. از طرف دیگر، مفاهیمی مانند قطعیت، ضرورت کلیت، علیت و ... از ارکان فیزیک نیوتنی بودند و اساساً علم جدید بدون داشتن چنین مفاهیمی، بی‌معنا خواهد بود. نکته مهم در این نزاع جدید، خود عقل بود که در هر دو طرف نزاع به‌نوعی معیار و حاکم بود؛ هم در تجربه‌گرایی ادعای وضوح و تمایز عقلی در کار بود و هم در علم جدید، این عقل بود که حکم به قطعیت و ضرورت می‌داد. کانت از یک طرف توسط هیوم از خواب جزم‌گرایی (دینی و حتی علمی) بیدار شده بود و بنابراین تا حدی باید جانب او را می‌گرفت و از طرف دیگر شیفته و دل‌بسته احکام ضروری و قطعی علم نیوتنی بود. بر این اساس به نظر کانت باید ابتدا تکلیف خود این عقل، روشن می‌شد؛ باید حدود توانایی عقل، مشخص می‌شد تا در ادامه راه‌حلی برای این نزاع جدید پیدا می‌کرد. در این فضا کانت می‌کوشد تا از امکان معرفت آدمی در مقابل تجربه‌گرایی شکاکانه هیوم دفاع کند بدون اینکه به عقل‌گرایی لایبنتز، دکارت یا اسپینوزا برگردد.^۱

بر این اساس، کانت در نقد عقل محض در مقابل دیدگاه هیوم، که همه احکام علم را تألیفی پسینی می‌دانست، می‌کوشد امکان احکام تألیفی پیشینی را اثبات کند و از این رهگذر نشان دهد که مفاهیم مورد نزاع، جزو مفاهیم پیشینی فاهمه هستند و به این قرار، راه‌حل میانه‌ای برای نزاع میان تجربه‌گرایی و (به‌نوعی عقل‌گرایی) نگاه نیوتنی به علم تجربی بیابد. از یک طرف با این نگاه هیوم، که همه مفاهیم ما از تجربه ناشی می‌شوند، مخالفت می‌کند و از

1. Georges Dicker, *Kant's Theory of Knowledge* (Oxford: Oxford University, 2004), vii.

طرف دیگر برخلاف دکارت، مفاهیم فطری را نفی می‌کند؛ اما نکته مهمی که تجربه‌گرایی از آن غافل مانده و کانت بر آن تأکید داشت این است که «او معتقد است مفاهیم و اصولی وجود دارند که عقل از درون خود، اما در موقع تجربه اخذ می‌کند... پس مفاهیم و اصول پیشینی وجود دارند که مبتنی بر ساختمان خود ذهن‌اند. این مفاهیم، محض و مجرد هستند به این معنا که به‌خودی‌خود عاری و خالی از هرگونه مضمون و ماده تجربی‌اند».^۲ کانت در تحلیل مفاهیم محض فاهمه در مقابل تجربه‌گرایی قرار می‌گیرد. به این دلیل که به باور او، آنها از تجربه ناشی نشده‌اند و در تحلیل معرفت پیشینی در مقابل عقل‌گرایی قرار می‌گیرد؛ به دلیل اینکه تنها با کاربرد این مفاهیم محض در قلمرو تجربه است که انسان به معرفت دست می‌یابد؛ به عبارت دیگر، خارج از قلمرو تجربه، هیچ معرفتی در کار نیست.^۳

کانت برای بررسی و اثبات امکان احکام تألیفی پیشینی به تحلیل قوه شناخت آدمی می‌پردازد؛ این قوه شناخت عقل محض (pure reason) نامیده می‌شود: عقل محض، قوه‌ای است که محتوای اصول تشخیص هر امر مطلقاً پیشینی است. یک اصل از عقل محض، خلاصه‌ای از آن اصولی است که فقط براساس آنها هر شناخت محضی به دست می‌آید. کاربرد کاملاً موسع چنین اصلی نظامی از عقل محض را به ما عرضه می‌دارد.^۴ کانت در تحلیل قوه شناخت یا عقل محض، اظهار می‌کند که قوه شناخت از دو منبع برخوردار است: دو منبع برای شناخت انسان وجود دارد (که احتمالاً یک ریشه مشترک، اما ناشناخته دارند) یکی حس (sense) و دیگری فاهمه (understanding). مراد من از حس اعیان یا اشیایی است که بر ما عرضه می‌شوند و مراد از فاهمه، فکر و اندیشه است.^۵ «مراد کانت را می‌توان چنین توضیح داد: هر شناخت و معرفتی مستلزم تحقق دو شرط است؛ جزئیاتی که باید از طریق ادراک حسی بر ما عرضه شوند و ما به‌عنوان موجودات متفکر، باید این جزئیات را تحت مصداق امری کلی درآوریم یا تشخیص دهیم».^۶

بنابراین ساختار عقل محض، متشکل از دو قوه یا دو منبع حس و فاهمه است که هرکدام وظیفه‌ای خاص از فرآیند شناخت را به عهده دارند؛ فقط از همکاری و مشارکت این دو است که انسان به شناخت امور نائل می‌گردد. بر این اساس، حس متصدی دریافت تأثرات از اعیان خارجی است و فاهمه بر روی تأثرات حسی اندیشه می‌کند و درنهایت محصول این همکاری

۲. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد ۶، ترجمه اسماعیل سعادت (تهران: سروش، ۱۳۷۲)، ۲۳۰.

3. George Dicker, *Kant's Theory of Knowledge* (Oxford: Oxford University Press, 2004), 5.

4. Kant, *the Critique of Pure Reason*, 23.

5. Kant, *the Critique of Pure Reason*, 24.

6. Beck White, *Philosophy of Immanuel Kant* (New York: Garland publishing Inc, 1976), 28.

چیزی به نام آگاهی، شناخت، معرفت یا علم به معنای کلی است. «قابلیت ذهن [قوه شناخت] برای دریافت ارتسامات [تأثرات]، احساس [حس] نامیده می‌شود. قوه ایجاد بالطبع تصورات به فهم [فاهمه] موسوم است و همکاری و مشارکت هر دو قوه برای حصول معرفت اعیان لازم است».^۷

خود کانت این نکته را چنین بیان می‌کند: سرشت ما چنان سازمان یافته است که شهود حسی ما نمی‌تواند چیزی غیر از حساسیت باشد یعنی همان حالتی که اعیان ما را متأثر ساخته‌اند.^۸ از طرف دیگر، قوه‌ای که درباره متعلق‌های شهود حسی تفکر می‌کند، فاهمه است. هیچ‌یک از این دو قوه بر دیگری ترجیح ندارد. بدون قوه حساسیت، هیچ عین و شیء خارجی به ما عرضه نمی‌شود و بدون فاهمه، هیچ عین و شیئی به اندیشه در نمی‌آید. افکار بدون محتوا تهی هستند؛ شهودات حسی بدون مفاهیم، نابینا هستند. از این‌رو برای ذهن [عقل محض] ضروری است که مفاهیم خود را محسوس سازد (آنها را با اعیان شهود حسی مرتبط کند)، چنانکه ضروری است شهودات خود را معقول سازد (آنها را تحت مفاهیم درآورد).^۹ کانت دو قوه یا دو توانایی شناختی متمایز برای انسان‌ها قائل است: قوه حس که غالباً به حساسیت (sensitivity) ترجمه می‌شود و قوه اندیشه و فکر که غالباً به فاهمه ترجمه می‌شود؛ اولی را قوه دریافت‌کننده تمثالات (ارتسامات) و دومی را قوه اندیشیدن توصیف می‌کند.^{۱۰}

این دو منبع یعنی حس و فاهمه، دارای یکسری اصول یا شرایط پیشینی هستند که در بیان کانت به مقولات (category) شهرت یافته‌اند؛ این مقولات درواقع شرایط پیشین ساختار حس برای دریافت داده‌های حسی و ساختار فاهمه برای اندیشیدن است. به‌طورکلی ذهن یا عقل نظری در نگاه کانت، چهارده اصل یا مقوله پیشین دارد که دو اصل آن مربوط به قوه حس و دوازده اصل دیگر، مربوط به فاهمه است. در فرآیند شناخت، ابتدا قوه حس است که با اعیان خارجی مواجه می‌شود و از آنها متأثر می‌شود. از آنجاکه در نگاه کانت، ساختار قوه حس آدمی از پیش با دو مقوله یا دو اصل زمان و مکان طراحی شده است، این نتیجه به دست می‌آید که خود زمان و مکان امور ماهوی عینی نیستند. مکان و زمان صورت‌های محض همه جلوه‌های محسوس اعیان برای ما هستند... همچنین آنها چیزی جز صورت‌های محض جلوه‌های اعیان یا صورت‌های ظواهر اعیان و نه صورت‌های خود اعیان

۷. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۲۶۲.

۸. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۲۳۰.

9. Kant, *The Critique of Pure Reason*, 36.

10. Lore Falkenstein, "Kant's transcendental Aesthetic", in *A Companion to Kant* ed. Graham Bird (Oxford: Blackwell, 2006), 140.

نیستند.^{۱۱} به عبارت دیگر، زمان و مکان از اوصاف یا شرایط اعیان خارجی نیستند، بلکه شرط پیشین خود ذهن به طور کلی و قوه حس به عنوان بخشی از قوه شناخت هستند. زمان چیزی جز صورت حس درونی یعنی صورت شهودات حسی نفس و وضع درونی ما نیست ... زمان شرط پیشین و صوری هر پدیده‌ای است و مکان به مثابه صورت محض شهود بیرونی است ... پس به نحو پیشین می‌توان گفت: همه پدیده‌های خارجی در مکان هستند و براساس روابطشان با مکان معین می‌شوند ... و همه پدیده‌ها یعنی همه متعلق‌های حواس در زمان هستند و ضرورتاً با زمان مرتبط‌اند.^{۱۲} نظر به اینکه مکان و زمان صور پیشینی احساس بشری هستند، حدود اطلاق آنها منحصر به چیزهایی است که بر ما ظاهر می‌شوند و جلوه می‌کنند. دلیلی نیست که فرض کنیم آنها به اشیاء فی‌نفسه به تفکیک از ظهور و جلوه آنها در نظر ما اطلاق می‌گردند و درواقع ممکن نیست، اطلاق شوند.^{۱۳} زمان و مکان شرایط امکان واقعیت اشیاء فی‌نفسه نیستند ... بلکه صورت‌های کلی، ویژگی‌های خود ذهن هستند.^{۱۴}

با این تصور از قوه شناخت یعنی عقل نظری، کانت به وضوح نتیجه می‌گیرد که ایده‌های مهم متافیزیک، که همانا اصول اصلی الهیات هستند، یعنی خدا، نفس مجرد و جهان پس از مرگ در محدوده عقل نظری جای نمی‌گیرند و شناخت آدمی به آنها تعلق نمی‌گیرد. پس، الهیات طبیعی (عقلی) در حوزه عقل نظری جایگاهی ندارد و استدلال‌هایی که برای اثبات وجود خدا اقامه شده‌اند، اعم از استدلال‌های وجود شناختی و کیهان‌شناختی، منتج نخواهند بود. کانت برهان‌های این سنت برای وجود خدا را انکار می‌کند و نوعی شکاکیت نسبت به ادعاهای این سنت درباره معرفت نظری ذات الوهی را نشان می‌دهد.^{۱۵} کتاب نقد عقل محض هر نوع شناخت از خدا را نفی می‌کند و با این کار، نه تنها مبانی متافیزیک جزئی، بلکه مبانی هر نوع الهیات ایجابی را از بین می‌برد.^{۱۶} اگر قرار باشد که خدا جایی در اندیشه و زندگی ما داشته باشد، آن موجودی نیست که بتوان وجودش را با دلیل عقلی اثبات کرد.^{۱۷} کانت همه برهان‌های وجود خدا را به برهان وجودی برمی‌گرداند و برهان وجودی را غیرمنتج می‌داند و در نهایت اظهار می‌دارد که به لحاظ نظری خدا غیرقابل اثبات است.^{۱۸} برای کانت، خدا نومن

11. Paul Guer, *Kant* (London: Routledge, 2006), 51.

12. Kant, *The Critique of pure Reason*, 29.

۱۳. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۲۵۶.

14. Gareth Jones, *The Blackwell Companion to Modern Theology* (Oxford: Blackwell, 2004), 287.

15. Allen Wood, *Kant Rational Theology* (Ithaca: Cornell University Press, 1978), 17.

16. Chris Firestone, *Kant and Theology at the Boundary of Reason* (Deerfield: Trinity international university, 2009), 1.

17. Anthony Kenny, *A new History of Western Philosophy*, Vol. 3 (Oxford: Clarendon Press Oxford, 2006), 106.

18. Keith Ward, *Rational Theology and the Creativity of God* (Oxford: Basil Blackwell Oxford, 1981), 24.

است... کانت نشان می‌دهد که ما هیچ چیز درباره این نومن نمی‌دانیم؛ آن، راز محض است؛ در نتیجه هر برهانی برای اثبات وجود خدا ناممکن است.^{۱۹} ایده خدا خارج از قلمرو تحقیق علمی یا تجربی است و فراتر از شناخت ما است؛ چنین ایده‌ای، خارج از هر استدلال نظری (علمی) قرار دارد.^{۲۰}

بنابراین به نظر می‌رسد که در قلمرو عقل نظری کانت، سخن گفتن از فهم، ادراک، شناخت و اثبات عقلی وجود خدا نه تنها جایگاهی ندارد، بلکه هر تلاشی در جهت آن به تعارض می‌انجامد. بر این اساس، الهیات ایجابی / سنتی / عقلی که در پی اثبات وجود خدا است و مدعی است که بنا بر مبانی عقل نظری می‌تواند امور مربوط به خدا، نفس مجرد و جهان پس از مرگ را عقلانی سازد، در منظر کانت، تلاشی بی‌ثمر است که در نهایت با تعارضات لاینحلی مواجه می‌شود. از این منظر، گفته می‌شود که راه الهیات از مسیر کانت به بن‌بست رسیده است. به همین جهت، برخی مفسران سنتی کانت اظهار کرده‌اند که فلسفه نظری کانت، گرایش‌های الحادی یا لادری‌گری را موجب شده است. درواقع با نبود دلایل معرفت‌شناختی یا وجودشناختی مناسب برای باور به اینکه خدا وجود دارد و جهان را مراقبت می‌کند، تنها گزینه عقلانی در ارتباط با ایمان دینی بی‌باوری به وجود خدا است.^{۲۱} نکته مهم این مفسران درواقع این است که وقتی تنها ابزار و منبع شناخت و معرفت آدمی یعنی عقل نظری کانت، توانایی‌اش محدود به امور زمانی و مکانی است و می‌دانیم که خدا موجودی فرازمانی و مکانی است، پس قطعاً متعلق شناخت قرار نمی‌گیرد. درواقع فلسفه انتقادی کانت خدا را از ملاحظات وجودشناختی به اصطلاحات کاملاً معرفت‌شناختی تغییر می‌دهد که سرانجام متافیزیک کانتی را نه تنها لادری‌نگر رها می‌کند، بلکه - با وجود استدلال‌های بر عکس کانت - به نحو مستدلی قابلیت قرائت الحادی پیدا می‌کند.

خصوصاً اینکه این نوع نگاه کانتی به توانایی عقل همراه با پیشرفت‌های شگرف علوم تجربی در اواسط قرن بیستم، نگرشی را به معرفت و شناخت آدمی پدید آورد که به «پوزیتیویسم» شهرت یافت که براساس آن، فقط امور «پوزیتیو» (محصل = دم دست) معنادار دانسته شدند و متافیزیک و دین اساساً بی‌معنا تلقی شدند؛ در این نگرش، گرچه سخن از معناداری و بی‌معنایی امور می‌رود و در ظاهر بحثی معناشناختی است، اما درواقع ادامه نگاه کانت به توانایی فهم آدمی است که محدود به امور زمانی و مکانی می‌شود. درواقع اینکه در

19. Heinrich Heine, *Religion and Philosophy in Germany* (Boston: Beacon Press, 1959), 115.

20. Pamela Sue Anderson and Jordan Bell, *Kant and Theology* (Edinburgh: T&T Clark, 2010), 22.

21. Chris Firestone, *Kant and Theology at the Boundary of Reason* (Deerfield: Trinity international university, 2009), 1.

این نگرش، گزاره‌های متافیزیکی و دینی بی‌معنا دانسته می‌شوند به این معنا است که عقل آدمی توانایی شناخت موضوع آنها که خدا است را ندارد. خود کانت پیش از نقد عقل محض در سخنرانی درباره الهیات فلسفی، ضمن اینکه برهان‌های الهیات سنتی را غیرمنتج می‌داند، از تحلیل مفهوم وجود ضروری، می‌خواهد نوعی برهان ارائه دهد، اما تأکید می‌کند که این برهان تنها ضرورت ذهنی چنین وجودی را نشان می‌دهد نه ضرورت عینی آن را؛ یعنی عقل نظری ما ضروری می‌بیند که چنین موجودی را مفروض بگیریم، اما ضرورت عینی چنین موجودی به این روش، اساساً قابل اثبات نیست.^{۲۲}

بر این اساس، گفته می‌شود که کانت در نقد عقل عملی، ایده خدا را مفروض و مسلّم (postulate) می‌گیرد؛ درواقع چنانکه خود تصریح می‌کند، ضرورت وجود خدا امری سوپرناتو (ذهنی) است، نه اینترکتو (عینی)، چراکه تحلیل وجود به امکان و ضرورت در نگاه کانت تحلیلی ذهنی است، نه عینی؛ به عبارت دیگر، تقسیم وجود به وجود امکانی و وجود ضروری در ذهن صورت می‌گیرد، نه در خارج (عین). تمام آنچه عقل نظری درباره وجود خدا به ما می‌آموزد، نشان دادن این است که چگونه به نحو ضروری این وجود را مفروض بگیریم، اما عقل نظری به ما نشان نمی‌دهد که چگونه وجود خدا با یقین واضح اثبات می‌شود.^{۲۳}

اینجا است که کانت که ظاهراً خداپاور و معتقد به خدای مسیحی است و در خانواده‌ای از فرقه پیوریتن پرورش یافته است و طبعاً دل‌مشغولی‌های خداپاورانه دارد و به بیان خودش «معرفت را نفی کرده است تا جایی برای ایمان باز کند»، باید مسیر دیگری برای الهیات بیابد تا از الحاد و لادری‌گری بگریزد؛ این مسیر دیگر همان است که نزد برخی مفسران و شارحانش به الهیات اخلاقی یا دین اخلاقی تعبیر شده است. در این مسیر، ادعا می‌شود که کانت آنچه را که در عقل نظری نتوانسته بود اثبات کند یعنی ایده‌های خدا، نفس مجرد و جهان پس از مرگ در عقل عملی «اثبات» کرده است.

۳. عقل عملی و الهیات اخلاقی

کانت در نقد دوم خود، یعنی نقد عقل عملی، مسیری را طی می‌کند که ابتدای امر به نظر می‌رسد خواسته است نواقص و پیامدهای مخربی را که نقد نخست او برای دین داشته است، جبران کند و نوعی الهیات مبتنی بر اخلاق را بنیان گذارد. چنانکه بیان شد، کانت فرض وجود خدا را به عهده عقل نظری می‌گذارد؛ یعنی تحلیل وجود به وجود امکانی و وجود

22. Immanuel Kant, *Lectures on Philosophical Theology* (Ithaca: Cornell university Press, 1978), 68.

23. Kant, *Lectures on Philosophical Theology*, 69.

ضروری و اینکه خدا همان وجود ضروری است که وجودش برای تحقق اخلاق لازم و ضروری است به عهده عقل نظری است؛ اما پیش از آن، این عقل عملی است که فضایل اخلاقی را شهود می‌کند؛ بنابراین برای اینکه ضرورت این فرض را فهم کنیم، لازم است تصویری را که کانت از عقل عملی ارائه می‌دهد، بررسی کنیم. البته که به اعتراف بسیاری از شارحان کانت، این بخش از فلسفه کانت، پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی را دربردارد که فهم بیان آن، ساده نیست؛ به علاوه، اینکه این بخش از فلسفه کانت در مجموعه اندیشه وی، چه نقشی دارد نیز مورد مناقشه است. آیا نقش محوری و اساسی دارد، یعنی کانت نقد عقل محض را مقدمه برای پرداختن به این بخش می‌داند به‌ویژه با توجه به جمله معروف وی که معرفت را کنار می‌نهد تا جا برای ایمان باز کند یا خیر، نقشی فرعی دارد و نقش اصلی را باید به نقد عقل محض داد و درواقع نقد عقل عملی صرفاً برای رفع پیامدهای مهمی است که نقد اول برای متافیزیک و دین به بار آورده است؟

می‌دانیم که پیشینه تقسیم عقل به نظری و عملی به ارسطو برمی‌گردد؛ در ارسطو عقل نظری و عملی دو قوه مجزا و مستقل از هم نیستند، بلکه تنها یک قوه به نام عقل در کار است که همه دانش و معرفت آدمی را عهده‌دار است و اگر معرفت به جهت خودش خواسته شود، آن معرفت، امری نظری و مربوط به ساحت نظری عقل است و اگر معرفت به جهت غرض عملی آن خواسته شود، آن به ساحت عملی عقل تعلق می‌گیرد و در حوزه اخلاق قرار می‌گیرد. در تقسیم عقل به نظری و عملی توسط کانت، توجه به این نکته اهمیت دارد و این پرسش مطرح می‌شود که آیا کانت همین تقسیم ارسطویی را مراد دارد یا اینکه عقل نظری و عملی را دو قوه مجزا و مستقل از یکدیگر در نظر دارد. کانت در جایی می‌گوید: عقل عملی و عقل نظری، هر دو بر قوه معرفتی واحدی بنا شده‌اند، زیرا هر دو آنها عقل محض‌اند. بنابراین، تفاوت در شکل منتظم آنها را باید از طریق مقایسه میان آنها تعیین کرد.^{۲۴} در ادامه تفاوت آنها را در این مبحث می‌بیند که عقل نظری کاراش را با شهود محسوس و با [قوه] حساسیت (Sensibility) آغاز می‌کند و هدف آن، شناخت و معرفت بخشی است، در حالی که عقل عملی هدفش شناخت نیست و با اراده سروکار دارد و وظیفه‌اش فقط فراهم کردن قانون اخلاقی است.^{۲۵}

بدین قرار به نظر می‌رسد که کانت همان تقسیم ارسطویی را منظور داشته باشد، پس مراد کانت از اینکه اثبات وجود خدا امری ذهنی است، نه عینی، چراکه این برهان ناشی از تقسیم

۲۴. ایمانوئل کانت، نقد عقل عملی، ترجمه انشالله رحمتی (تهران: نورالثقلین، ۱۳۸۵)، ۱۴۹.

۲۵. کانت، نقد عقل عملی، ۱۵۰.

وجود به وجود ضروری و وجود امکانی است که امری ذهنی است، نه عینی، شبیه برهان محرک غیرمحرک ارسطویی است که در آنجا نیز محرک غیرمحرک، ساحت وجودی ندارد، بلکه در سلسله علل طولی حرکت و بطلان دور و تسلسل، ذهن ناچار به فرض وجود آن است؛ دقیقاً همان الزامی که کانت از آن سخن می‌گوید؛ همچنین این برهان کانت دقیقاً شبیه برهان امکان و وجوب نزد حکمای اسلامی است؛ آنان نیز هستی/وجود را به وجود امکانی و وجود واجب تقسیم می‌کنند و در نهایت، خدا را همان وجود واجبی می‌دانند که همه وجودات ممکن به او وابسته‌اند. بنابراین، چنانکه در مورد برهان حرکت ارسطو و نیز در برهان وجوب و امکان، دو رأی وجود دارد؛ یکی از ناحیه برخی الهی‌دانان که آن برهان‌ها را واقعاً منتج می‌دانند که به نحو یقینی وجود خدای ادیان را اثبات می‌کنند و رأی دوم و قانع‌کننده اینکه اساساً آن برهان‌ها برهان نیستند، چراکه محرک غیرمحرک و وجود واجب تنها فرض‌های عقلی و ذهنی‌اند و ساحت وجود عینی ندارند؛ پس در عین و خارج چیزی را اثبات نمی‌کنند. اگر مراد کانت چنین بوده باشد، این پرسش از وی مطرح می‌شد که چرا برخلاف ارسطو و قائلین به آن، برهان‌ها، که آنها را برهان‌های عقلی منتج می‌پندارند، مکرراً بر غیرمنتج بودن برهان‌های عقل نظری تأکید دارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که کانت در بحث از عقل عملی در جست‌وجوی چیزی فراتر از یک فرض عقلی باشد که خود بر غیرمنتج بودن برهان‌های عقل نظری تأکید دارد. به عبارت دیگر، اگر کانت چنین تصویری از تقسیم عقل داشته است، اساساً نباید منتقد الهیات عقلی سنتی باشد، چراکه در الهیات عقلی، که نماینده اصلی آن توماس آکویناس است، ادعا این است که برهان‌های خداشناسی منتج هستند و وجود خدا را عقلاً اثبات می‌کنند. به عبارت دیگر، تمام محتوای عقل عملی ارسطویی به نوعی به عقل نظری وی مبتنا دارند.

۴. نقش اراده و احساس در قلمرو عقل نظری

می‌دانیم که در عقل عملی کانت، عنصر «اراده» همه‌کاره است. کانت اشاره می‌کند که «اراده نیک» است که فضایل و رذایل اخلاقی را شهود و وجدان می‌کند؛ انسان اخلاقی از اراده نیکو برخوردار است که فضایل و رذایل اخلاقی را آشکارا ادراک می‌کند و اراده نیک تصمیم به انجام دادن فضایل و ترک رذایل می‌گیرد. بر این اساس است که از منظر کانت، اخلاق تنها الزام درونی دارد و مستقل از هر الزام بیرونی است. بنابراین به نظر می‌رسد که اینجا اراده قوه مستقلی است که عهده‌دار درک شهودی فضایل و رذایل است و خود مستقلاً امر و نهی اخلاقی را انجام می‌دهد.

اینجا است که این پرسش مطرح می‌شود که چرا کانت تعبیر عقل عملی را برای چیزی مطرح می‌کند که درواقع آنجا اراده و تصمیم همه کاره است؛ آیا اراده قوه مستقلی است در کنار قوه‌ای به نام عقل یا اینکه جزئی از عقل است؟ آیا اراده ساحت عملی قوه عقل است؛ همانکه در تقسیم ارسطویی از عقل عملی، مطرح شده است؟

خود کانت در آغاز کتاب مابعدالطبیعه اخلاق عبارت مهمی درباره اراده و نقش آن در اخلاق دارد: در جهان- یا خارج از آن- هیچ چیزی نیست که بی قید و شرط، خیر دانسته شود جز اراده نیک؛^{۲۶} همچنین گفته می‌شود که عقل نظری به حسیات (Sensibility) استعلایی و منطق استعلایی تحلیل برده می‌شود که حسیات عهده‌دار شهودات حسی است، اما در عقل عملی حسیات قوه شهود تلقی نمی‌شود، بلکه فقط احساسی است که می‌تواند مبدأ ذهنی شوق باشد... یعنی احساس اخلاقی...^{۲۷} با توجه به نقش اراده در اخلاق و تعبیر احساس و حس اخلاقی که نوعی شهود احساسی است به نظر می‌رسد آنچه کانت آن را عقل عملی می‌نامد درواقع نوعی حس درونی است که با عقل عملی ارسطویی متفاوت است؛ به عبارت دیگر، هر چند گفته می‌شود که اینجا نیز مانند ارسطو، دو عقل در کار نیست، بلکه دو ساحت از یک عقل مورد نظر است، اما به نظر می‌رسد که اینجا کارکرد متفاوتی دارد؛ یعنی کارکرد آن نوعی احساس درونی است که با کارکرد عقل نظری کاملاً متفاوت است. بنابراین به نظر می‌رسد که اطلاق عقل بر آن، نوعی اشتراک لفظی است؛ بهتر آن بود که عنوان «اراده» یا «احساس» بر آن نهاده می‌شد. شاهد این مدعا دریافتی است که شلایرماخر، بنیانگذار الهیات جدید مسیحی و به تبع وی، دیگر الهی‌دانان جدید مسیحی، ضمن اینکه بسیار متأثر از کانت است و تحت تأثیر تقسیم عقل کانتی، حوزه الهیات را از حوزه علم و تجربه حسی جدا می‌کند و احساس را به عنوان قلمرو دین و الهیات معرفی می‌کند؛ همچنین همین نگرش است که بعد از شلایرماخر نزد اغلب الهی‌دانان مسیحی جریان می‌یابد و نگرش ایمان‌گرایی را برجسته می‌کند. «در یکی از عباراتی، که غالباً از او [کانت] نقل می‌کنند، درباره مناسباتش با الهیات و دین می‌گوید باید شناخت یا معرفت را منکر شوم تا جا برای ایمان باز شود. به عبارت دیگر، می‌گوید من نشان داده‌ام که الهیات ممکن نیست موضوع معرفت قرار گیرد، اما کسی لازم نیست از این امر به هراس بیفتد، چون مسلماً همه ما همیشه می‌دانستیم که این قضیه ذاتاً به ایمان مربوط است».^{۲۸}

26. Immanuel Kant, *Groundwork Metaphysic of Morals*, www.earlymoderntexts.com/assets/pdfs/Kant_1785.pdf (Copyright © Jonathan Bennett 2017), 5.

۲۷. کانت، نقد عقل عملی، ۱۵۰.

۲۸. برابان مگی، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت‌الله فولادوند (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲).

۵. نتیجه‌گیری

از تقسیم عقل به نظری و عملی کانت و نیز تقسیم اشیاء به شیء فی نفسه و شیء چنانکه بر ما ظاهر است، چنانکه بیان شد در بدو نظر دو رأی متفاوت درباره الهیات و خدا باوری از منظر کانت به ذهن می‌آید و در بین مفسران و شارحان کانت نیز این دو رأی قائل دارد: نخست اینکه کانت در نقد عقل محض ادله اثبات وجود خدا را رد می‌کند، اما در نقد عقل عملی، وجود خدا را اثبات می‌کند. در رأی دوم، گفته می‌شود که با رد ادله اثبات وجود خدا در نقد عقل نظری، تلاش کانت در نقد عقل عملی، بی‌ثمر است و در اینجا وجود خدا و دیگر ایده‌های متافیزیکی قابل اثبات نیست؛ زیرا در عقل عملی، شناخت و معرفت در کار نیست و مفروضات عقل عملی در واقع امور ایمانی‌اند، نه عقلی و اساساً توجیه باورهای دینی باید در حوزه عقل نظری باشد که کانت آن را منکر است.

با توجه به آنچه درباره نقش اراده و احساس اخلاقی در عقل عملی کانت بیان کردیم، رأی دوم را برمی‌گزینیم؛ اساساً در عقل عملی کانت، وجدان، اراده و احساس شهودی، تشخیص‌دهنده فضایل و رذایل اخلاقی و نیز فرمان‌دهنده به آنها است. برخلاف نگاه ارسطو و حکمای اسلامی به رابطه میان عقل نظری و عملی به نظر می‌رسد در تقسیم کانتی هیچ ارتباط موجه و قابل توضیحی میان عقل نظری و عملی کانت در کار نیست؛ هر چند گفته می‌شود که کانت دو ساحت از یک عقل واحد را مراد داشته است، اما با تعیین کارکرد عقل عملی به نظر می‌رسد که این دو عقل مجزا و مستقل از هم کار می‌کنند؛ عقل نظری عهده‌دار امور شناختی در محدوده زمانی و مکانی است و عقل عملی، شهودات احساسی در قلمرو امور اخلاق و ایمانی را تعیین و اراده می‌کند.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه. جلد ۶. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: سروش، ۱۳۷۲.
کانت، ایمانوئل. نقد عقل عملی. ترجمه انشالله رحمتی. تهران: نورالثقلین، ۱۳۸۵.
مگی، برایان. فلاسفه بزرگ. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲.

ب- منابع لاتین:

- Anderson, Pamela Sue, and Jodan Bell. *Kant and Theology*. Edinburgh: T&T Clark, 2016.
Dicker, George. *Kant's Theory of Knowledge*. Oxford: Oxford University, 2004.
Falkenstein, Lore. "Kant's Transcendental Aesthetic." in *A companion to Kant*, edited by Graham Bird. Oxford: Blackwell, 2006.
Firestone, Chris L. *Kant and Theology at the Boundary of Reason*. Deerfield: Trinity international university, 2009.
Guyer, Paul. *Kant*. London: Routledge, 2006.
Heine, Heinrich. *Religion and Philosophy in Germany*. Boston: Beacon Press, 1959.
Jones, Gareth. *The Blackwell Companion to Modern Theology*. Oxford: Blackwell, 2004.
Kant, Immanuel. *Lectures on Philosophical Theology*. Ithaca: Cornell University Press, 1978.
Kant, Immanuel. *Groundwork Metaphysic of Morals*. Copyright Jonathan Bennett, 2017. www.Earlymoderntexts.com/assets/pdf/kant1785.
Kenny, Anthony. *A new History of Western Philosophy*. Vol. 3. Oxford: Clarendon Press Oxford, 2006.
Ward Keith. *Rational Theology and the Creativity of God*. Oxford: Basil Blackwell Oxford, 1981.
White, Beck. *The Philosophy of Immanuel Kant*. New York: Garland publishing Inc, 1976.
Wood, Allen W. *Kant Rational Theology*. Ithaca: Cornell University Press, 1978.